

ادامه از صفحه ۱۰

چرا پیوندی که باید بر اساس «مهر» ایجاد شود...

در نظر گرفته می شوند که در برابر هم صف آرایی کرده اند. یعنی زنان در میان خودشان متحد پنداشته می شوند و رقیب و دشمنی بزرگ به نام مردان را پیشروی خویش دارند که این گروه اخیر هم به دنبال شکل دادن به دسته های شکارچی و جنگجوی اتحاد درونی ناگسستی ای دارند که هدف اصلی اش چیرگی بر زنان و ستم برایشان است.

خشونت بدنی بیشتر در مردان وجود دارد و زاینده اصلی آن هم هورمون مردانه یا همان تستوسترون است که در ضمن رشد بدن، توسعه دستگاه عضلانی و صفات ثانویه جنسی مردان را نیز موجب می شود. در این معنی مردان برای اعمال خشونت بر بدن دیگری آمادگی روانی بیشتری دارند و توانایی کالبدی شان هم در این زمانه از زنان بیشتر است. اما این نه بدان معناست که زنان به کلی از خشونت بی بهره اند و نه هرپز و پارسایمی روانشناختی شان از خشونت را نشان می دهد. بحث تنها بر سر کمتر بودن آمادگی روانی و توانایی عضلانی در جنس زنان است و سوگیری تکاملی مردانه ای است که به شکار و جنگ تمرکز یافته است. به همین ترتیب توانایی و استعداد زنان برای زادن و پرورتن و تمار بدن دیگری به شکلی چشمگیر بیش از مردان است.

پیوند میان زن و مرد مهم ترین گرانگهی است که مهر در شورانگیزترین شکل در آن زاده می شود و می بالد و گسترش می یابد. در صورتی که این هسته مرکزی سست و ابتر و فرسوده شود، سرچشمه اصلی زایش مهر در نظام اجتماعی دستخوش تباهی و افسردگی می شود و نتیجه، فروپاشی نظم های سودمند و کارساز است و رواج خشونت و ناخردی، در میانه دوقطبی مهر و «کین» جایگاهی تهی وجود ندارد و مهر در آن هنگام که فرو بریزد جایگاه خویش را به «کین» خواهد داد. در نهادهای مبتنی بر پیوند که رسمی ترین شان خانواده تک همسر است، نادیده انگاشتن حقایق تکاملی، غفلت از ارج و ارزش

انسان خودمختار خوداندیش را به دنبال می آورد و این یک خود به تحریف شدگی وجود دارد. مهم ترین دیدگاه های رقیب را می توان با برچسب زن گرایانه و تکاملی برچسب زد. رویکرد زن گرایانه مدعی است که خشونت در کل پدیداری مردانه بر ساخته ای اجتماعی است که از سلطه پدرسالارانه مردان بر طبقات فرودست برخاسته است. از دید زن گرایان مهم ترین تمایز در جوامع انسانی شکافی است که بین زنان و مردان وجود دارد. اما از دید این نویسندگان تمایز یاد شده نیز خانگی اجتماعی دارد و امری ذاتی یا سرشتی نیست. به بیان دیگر زن گرایان در کنار تأکید متافیزیکی ای که بر مفهوم «زن بودن» دارند، با تعیین گرایبی زیست شناسانه یا ذات انگاری مخالف هستند و معتقدند چیزی به نام ذات زنانه یا مردانه وجود ندارد و تمایزهای زیست شناختی و فیزیولوژیک دو جنس چیزری را در رفتارشان تعیین نمی کنند

از این رو برای توضیح اموری مانند نظم سیاسی پدرسالارانه یا خشونت ساخت خانواده تک همسری از همان ابتدا تنش بی بنیادین را در خود نهفته که به خشونتی که گاه در قالب رفتارهای نمایشی یا ذات انگاری مخالف هستند و معتقدند چیزی به نام ذات زنانه یا مردانه وجود ندارد و تمایزهای زیست شناختی و فیزیولوژیک دو جنس چیزری را در رفتارشان تعیین نمی کنند

خشونت میان دو جنس امری تکاملی است و کژکارکرد یا انحرافی از یک الگوی نهادینه دیگر محسوب نمی شود. یعنی ساخت خانواده تک همسری از همان ابتدا تنش بی بنیادین را در خود نهفته که به خشونتی که گاه در قالب رفتارهای نمایشی یا ذات انگاری مخالف هستند و معتقدند چیزی به نام ذات زنانه یا مردانه وجود ندارد و تمایزهای زیست شناختی و فیزیولوژیک دو جنس چیزری را در رفتارشان تعیین نمی کنند



اما چنین می نماید که در دوران های باستانی نیز چنین سطحی از خشونت رواج داشته باشد. پژوهش بر مجموعه های بازمانده از سرخپوستان گردآورنده و شکارچی منطقه کالیفرنیا در فاصله هزار سال (۵۰۰ پ.م تا ۵۰۰ م) نشان می دهد که در این فاصله ۵۰ درصد کل جمعیت به خاطر برخورد نیزه و سلاح های دیگر به سر کشته شده اند. ردپای زخم سلاح های دیگر بر استخوان ها در این پیمایش یک سوم کل جسد ها را بر می گیرد و این به راستی چشمگیر است و نشان می دهد که سطح خشونت در گذر زمان به خاطر نظمی نو مثل یکجا نشینی افزایش نیافته، بلکه از آن کاسته نشده است

در دوران های جدید هم که امکان مقایسه رفتار آدمیزاد با سایر جانوران وجود دارد، کاملاً مشخص است که سطح و نوع خشونت در انسان به کلی با سایر گونه ها متفاوت است. این خشونت تنها در ارتباط میان شکار و شکارچی نمی گنجد، بلکه ارتباط انسان با تمام گونه های زنده را دربر می گیرد و به خصوص در میدانی درون گونه ای متمرکز است و در اعمال خشونت بر آدمیان دیگر تخصص یافته

با این مقدمه آشکار است که اعمال خشونت در انسان امری شگفت انگیز یا نوظهور نیست. انسان در کل گونه ای وحشی و ویرانگر است و انقراض عمومی مهیبی که در بوم های طبیعی ایجاد کرده، پیامدی از این خلق و خوی اوست. به این شکل می توان کشتن جانوران دیگر را در قالب ارتباط شکار و شکارچی یا حالت افراطی و بی رویه آن و جنگ و غارت هم نوع را در قالب ارتباط رقابتی بی رویه و افراطی فهم کرد. با این همه، خشونت درون خانوادگی امری غیرعادی و نامعقول می نماید. چون بر خلاف دو الگوی پیشین سود تکاملی اش روشن نیست و برعکس چه بسا که در زادن و پرورتن فرزند که هدف نهایی تکامل همه جانداران است، اختلال ایجاد کند

درباره ارتباط هم آغوشی و خشونت دو دیدگاه اصلی و چند رویکرد فرعی وجود دارد. مهم ترین دیدگاه های رقیب را می توان با برچسب زن گرایانه و تکاملی برچسب زد. رویکرد زن گرایانه مدعی است که خشونت در کل پدیداری مردانه بر ساخته ای اجتماعی است که از سلطه پدرسالارانه مردان بر طبقات فرودست برخاسته است. از دید زن گرایان مهم ترین تمایز در جوامع انسانی شکافی است که بین زنان و مردان وجود دارد. اما از دید این نویسندگان تمایز یاد شده نیز خانگی اجتماعی دارد و امری ذاتی یا سرشتی نیست. به بیان دیگر زن گرایان در کنار تأکید متافیزیکی ای که بر مفهوم «زن بودن» دارند، با تعیین گرایبی زیست شناسانه یا ذات انگاری مخالف هستند و معتقدند چیزی به نام ذات زنانه یا مردانه وجود ندارد و تمایزهای زیست شناختی و فیزیولوژیک دو جنس چیزری را در رفتارشان تعیین نمی کنند

از این رو برای توضیح اموری مانند نظم سیاسی پدرسالارانه یا خشونت ساخت خانواده تک همسری از همان ابتدا تنش بی بنیادین را در خود نهفته که به خشونتی که گاه در قالب رفتارهای نمایشی یا ذات انگاری مخالف هستند و معتقدند چیزی به نام ذات زنانه یا مردانه وجود ندارد و تمایزهای زیست شناختی و فیزیولوژیک دو جنس چیزری را در رفتارشان تعیین نمی کنند

از این رو برای توضیح اموری مانند نظم سیاسی پدرسالارانه یا خشونت ساخت خانواده تک همسری از همان ابتدا تنش بی بنیادین را در خود نهفته که به خشونتی که گاه در قالب رفتارهای نمایشی یا ذات انگاری مخالف هستند و معتقدند چیزی به نام ذات زنانه یا مردانه وجود ندارد و تمایزهای زیست شناختی و فیزیولوژیک دو جنس چیزری را در رفتارشان تعیین نمی کنند

از این رو برای توضیح اموری مانند نظم سیاسی پدرسالارانه یا خشونت ساخت خانواده تک همسری از همان ابتدا تنش بی بنیادین را در خود نهفته که به خشونتی که گاه در قالب رفتارهای نمایشی یا ذات انگاری مخالف هستند و معتقدند چیزی به نام ذات زنانه یا مردانه وجود ندارد و تمایزهای زیست شناختی و فیزیولوژیک دو جنس چیزری را در رفتارشان تعیین نمی کنند

متواضع شدن مدعیان بزرگ و ظهور خرده گفتمان ها با مخاطبان مشخص و توان بسیج نیروهای مشخص. دوم، آنچه در ایران امروز می گذرد بخشی از بحران گسترده تر جهانی است، اما علاوه بر آن، ایران امروز با پدیده «انومی» و بحران هنجارهای موجود و گذار به نرم های جدید مواجه است. همچنین، بخشی از بحران اعتماد عمومی و وسایر معضلاتی که پیش از این ذکر شد ریشه در سرخوردگی های اجتماعی- سیاسی و بحران معاش و زندگی روزمره آنها دارد. تحقیر کرامت انسانی می تواند پیامدهای ویرانگر اجتماعی داشته باشد. بنابراین مشکلات ساختاری نقش بسیار مهمی دارند. سوم، با تمام این اوصاف، به گمان من آرمان های عدالت اجتماعی، آزادی و زیست اخلاقی اگر بتوانند به صورت مشخص و کاربردی و در ارتباط مستقیم با نیازهای ملموس امروز مردم تعریف شوند می توانند در گذار از این بحران نقشی مثبت ایفا کنند. به این ترتیب، عاملیت اجتماعی نیز از طریق تکوین یک گفتمان پاسخگو به معضلات امروز ایران می تواند سهمی مهم در حل بحران های ما داشته باشد. البته می دانیم که امر تحولات اجتماعی محصول رابطه دیالکتیکی تغییرات در مناسبات عینی اجتماعی- اقتصادی و ایده های نو هستند.

یک پرسش اساسی که مدت ها است ذهن را به خود مشغول داشته این است که ما دیر زمانی است در ایران نبرد اندیشه ای به آن معنایی که از درونش بندر شکوفایی و توسعه اجتماعی بیرون بیاید را تجربه نکرده و ندیده ایم. انگار که نظم موجود همگان را در مسیر عبور از سختی های معیشت متوقف کرده باشد. باز به عقب برمی گردیم که در ایران روزگاری نبرد و کشاکشی محکم میان اندیشه های رایج زمانه جریان داشت. این حرف را قبول دارید؟ اساساً به نظر شما جامعه فاقد عنصر کشاکش اندیشه، راه به کجا خواهد برد؟

پرسش مهمی است. به گمان من، جامعه مدنی ایران امروز فاقد پویایی و کشاکش اندیشه ها نیست، اگر چه همچنان در مرحله گذار به مقصد هستیم و البته گاهی یک گام جلو و دو گام عقب رفته ایم! ببینید، چنانکه اشاره کردم، به نظر می رسد آرمان ما یک مدرنیته دروزنا و دموکراتیک است که در پی تحقق عدالت اجتماعی، آزادی و زیست اخلاقی برای همه شهروندان فارغ از اندیشه های سنتی، جنسیت، طبقه، نژاد، سن و امثال آن باشد. اما همان طور که گفتم آرمان مدرنیته دروزنا همچون دیگر آرمان ها به کاربانه سیاست رسمی رفت و ذبح شد. به نام بومی گرایی آن را مسخ کردند. اجازه بدهید کمی توضیح دم: می توان گفت که از بستر بومی گرایبی در روزها زاده می شود؛ رویایی که به کابوس سنت گرایبی تمامیت خواه می انجامد و نمونه هایی از تبدیل این کابوس به واقعیت را در مدل های فکری- سنتی منطقه می بینیم. دیگری مدرنیته دروزنا، مردمی و برخاسته از متن تاریخ و اجتماع است که ما همچنان در رویای آن بسر می بریم. در تلقی اول، بومی گرایبی رویکردی نوستالژیک، غیر انتقادی و تمامیت خواه به گذشته دارد. زیرا میراث گذشته، بی نیاز از گفتمان مدرنیته، پاسخگوی چالش های حال و آینده تلقی می شود. این گفتمان، «بدیل مدرنیته» است زیرا پیچیدگی های مفهیم و نهادهای مدرن را به مفاهیم ساده موجود در میراث سنتی تقلیل می دهد. به گفته ارنستو کلاو، بومی گرایبی به مفهومی که ذکر شد، محروم کردن خود از میراث بزرگ بشری است. در خود خیزدن و ستم بر خویش است.

در تلقی دوم یا مدرنیته دروزنا، راه حل مشکل ما، «درونی کردن مفاهیم مدرن» و مشترک کشی با سایر طریق «استخراج و تصفیه منابع فرهنگی» است، زیرا منابع خام و غنی فرهنگ بومی تنها در پرتو گفتمان دوران ساز مدرنیته است که پس از استخراج و تصفیه مفید واقع می شوند. این رویکرد تلاشی در جهت پویایی سنت ها در گفت و گوی انتقادی است. در مدرنیته است تا در زمان حال نقش آفرینی کنند. درونی کردن مفاهیم مدرن، تلاشی در جهت به رسمیت شناختن «مدرنیته ها» است. رویکردی در جهت ارائه «بدیل برای مدرنیته» نیست، بلکه در پی ارائه «مدرنیته بدیل» است. به باز خوانی انتقادی از سنت های پرزاد، تا گامی در مسیر ظهور مدرنیته دروزنا، پایدار و مردمی برود.

پالایش منابع فرهنگی و سنتی با تأکید بر گفتمان آزادی، دموکراسی و شهروندی امری لازم است. اما، محدود ماندن در این حوزه گفتمانی، این جنبش را از مخاطبان اصلی خویش یعنی نوده های سنتی تحت ستم و لایه های زیرین هرم اجتماعی محروم می کند. بازسازی مفاهیم سنتی در پرتو گفتمان عدالت اجتماعی می تواند آن را از حصار تنگ مباحث اقصاد سراسر مایه داری تراست ها، کارتل ها و بی کفایتی سیاستمداران باشد.

دقیقاً یک مشکلی که الان در ایران هست به نظرم فقدان حتی یک گفتمان مستحکم اجتماعی منسجم و مستقل به مثابه بستر آگاه سازی اجتماعی و مردمی است. می خواهم بگویم خیلی از افراد جامعه حتی آنها یی که در طبقه بندی اجتماعی ذیل عنوان طبقه متوسط جای می گیرند را نمی شود ذیل هیچ گفتمانی تعریف کرد. یک وقتی در همین ایران گفتمان های مستقل و با هویت بسیاری بودند که فارغ از جنس و ایدئولوژی شان، همه فاکتورهای یک گفتمان اجتماعی را داشتند و عده ای پیرامون آنها جمع بودند. انگار که آیینی باشد برای جمعی از مردم. امروز اما وضع اینگونه نیست. مردم در شبکه های اجتماعی غوطه ورند بی آن که هدفی دنبال شود یا خود آگاهی اجتماعی روشنی در میان باشد. آیا این بیشتر از ضعف ساختاری برمی آید یا ضعف و ناتوانی کارگزاری؟

چند نکته را باید در نظر بگیریم: نخست آن که بخشی از بحرانی که به آن اشاره می کنید جهانی است؛ پایان عصر فرار روایت ها، افزایش نکتروها و نسبت ها، زیر سوال رفتن راه حل های جهانشمول و جهان وطن و در نتیجه و همزونی با بسیج نیروهای ترقی خواه قرار بگیرد.



در حوزه جامعه مدنی ایران، شبکه های اجتماعی و فضای سایبری بعضاً توانسته است امکانی برای به چالش کشیدن تابوهای فرهنگی و هنجارها و نرم های مسلط فراهم آورد. فضای سایبری مثال دیگری از بکارگیری عاملیت اجتماعی مردم در مواجهه با ساختارهای مسلط سیاسی اجتماعی و فرهنگی است.

آقای مهدوی، الان مردم ایران حتی در روستاهای دور افتاده از موبایل های مجهز به گاه از کمترین سطح خود آگاهی اجتماعی و ایضا امکانات رفاهی معیشتی بر خور دار نیستند. مادر سال های دور هم با چنین تضادهایی در شکل و تضاد دیگر روبرو بوده ایم. می دانیم که این تضاد و ناموزونی ابعاد مختلف زندگی منجر به در این ساره بدانم که چشم انداز چنین تضادی چیست؟

این پدیده می تواند وجهی از وجوه چند گانه و چند لایه «توسعه ناموزن» باشد و پیامدهای متفاوتی داشته باشد. از طرفی، تکنولوژی جدید می تواند به خود آگاهی اجتماعی بیشتر اقشار محروم منجر شود، یعنی خود آگاهی به ساختار تبعیض آمیز اقتصاد سیاسی پیدای کند و احتمالاً به مشارکت اجتماعی و سیاسی برای تحقق حقوق آنها منجر می شود. از طرف دیگر اما، هیچ تضمینی نیست که این نیروها از دام چنین دموکراسی خواهی و عدالت اجتماعی و در حقیقت، در خدمت منافع طبقاتی و اجتماعی خودشان بسیج شوند. در فقدان امکانات بسیج اجتماعی توسط نیروهای ترقی خواه، همیشه این امکان وجود دارد که در چنین شرایطی سیاسی با شعارهای عوام فریبانه و پوپولیستی تحقق عدالت و مبارزه با تبعیض از ضعف خود آگاهی اجتماعی طبقات محروم سوء استفاده کنند و آنها را در خدمت منافع سیاسی- اقتصادی خود بسیج کنند؛ به نام عدالت اما به کام سیاستمداران

پدیده شایعی در جهان امروز است، نه فقط در جهان جنوب بلکه در دموکراسی های مدرن غرب نیز با اشکال متفاوت وجود دارد. حتی طبقه متوسط و طبقه کارگر نیز در چنین عوام فریبی های سیاسی می افتد؛ مثلاً وقتی احزاب راستگرا در غرب، مهاجران و اقلیت های فرهنگی و نژادی را عامل بیکاری و بحران اقتصادی معرفی می کنند تا پوششی بر بحران ساختاری اقتصاد سراسر مایه داری تراست ها، کارتل ها و بی کفایتی سیاستمداران باشد.

بسیج نیروهای مدنی امکان پذیر نیست چنانچه گفتیم، محیط زیست و پیامدهای اجتماعی آن و همین طور «انومی» یا بحران هنجارها و تحولات در فرهنگ و خرده فرهنگ های عمومی اضافه کنید، همه اینها تأثیری عمیق بر ساختارهای اجتماعی دارند. اگر بخواهیم با استمداد از نظر به دیالکتیک ساختار- کارگزار، کارگزاران تحولات اجتماعی یا همان عاملیت اجتماعی در سال های اخیر- دست کم یکی، دو دهه اخیر- را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم، فکر می کنید چگونه نتیجه ای حاصل می شود؟ شما اساساً کنشگران اجتماعی در ایران را به چه صورتی دسته بندی می کنید؟ همانطور که پیش از این ذکر کردم، می توان تعریفی کاربردی و روشن از «عاملیت اجتماعی» ارائه کرد. مثلاً می توان از عاملیت اجتماعی «فرا»، «پهادی های مدنی و سیاسی»، «جنبش های اجتماعی» و «یده ها و گفتمان ها» سخن گفت، این که هر کدام در بافتار و ساختار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی چگونه و به چه میزان می توانند تأثیر گذاری کنند، چگونه می توانند «متر حضور داشتن» و موثر بودن در چارچوب محدودیت های موجود را تعیین بخشدن و حتی برخی از محدودیت های ساختاری را به فرصت تبدیل کنند.

وجود دارد «مدرنیته ها» است. زیرا یک سنت وجود ندارد، «سنت ها» تاریخها و جامعه ها وجود دارند. مدرنیته دموکراتیک، پویا و پایدار، «درونا» است زیرا در تعامل انتقادی با سنتها و تاریخ جامعه از یکسو و دستاوردهای امروز بشری در غرب و شرق (جهان شمال و جنوب)، روشنگری و پسا روشنگری، گفتمان مسلط مدرنیته و نقد مدرن و پاسمدرن آن است. نقد بنیادین و رادیکال سنتها شرط لازم این کار سترگ فکری است، به این معنی که سنتها را «پروژه ناتمام» در حال شدن و موضوع تفسیرهای بی پایان قلمداد کنیم

بدین ترتیب، پروبلماتیک و پرسش قدیمی اما همچنان نو و ضروری ما بنیین نظری و چگونگی تحقق عملی مدرنیته دموکراتیک و دروزنا است. مدرنیته ای که بر پایه اصل خدشناپذیر «عدالت اجتماعی» استوار باشد. تبعیض طبقاتی، جنسی، نژادی، مذهبی، سیاسی و جز آن را نپذیرد و در این راه از نقد رادیکال سنتها و مدرنیته مستقر برهیزر نکند و جز به کرامت انسانی گردن نهد. این روزها البته انقدر معضلات عاجل اجتماعی حضور عینی دارند که پرداختن به مسائل صرفاً انتزاعی و نظری به قیمت نادیده گرفتن مشکلات خردکننده اجتماعی و اقتصادی روزانه مردم عادی امری غیر اخلاقی است؛ تضادهای رو به افزایش طبقاتی، فقر و فلاکت کودکان کار، پدیده زنان شهری فقیر و فقر و فلاکت طبقات مختلف اجتماعی، بیکاری و اعتیاد و در یک کلام مسأله عدالت اجتماعی. این همه را به مسأله فساد

گفت و گوی انتقادی با الگوهای جهانی و بومی است تا ز بستر این گفت و گو

ارزش های جهانی دموکراسی و عدالت اجتماعی در قالب فرهنگ و نهادهای بومی متولد شوند. «استخراج و تصفیه منابع فرهنگی» یک ملت است تا

از این مسیر، توسعه ای دروزنا جوانه زند. راه سوم به معنی انزوای در خود و بیگانگی با جهان نیست. تبلیغ خاص گرایبی، بومی گرایبی نوستالژیک و ذات گرا نیست. هرگز به معنی بازسازی دو گانه کاذب شرق برتر- غرب بدتر نیست. به معنی وقار و منزلت متفاوت بودن در چارچوب میراث مشترک بشری و کرامت انسانی است. دیالکتیک تفاوت و تشابه به ما می آموزد که غرب و شرق هیچ کدام برتر نیستند

سیستماتیک اقتصادی مبتنی بر راست و ربا، بحران محیط زیست و پیامدهای اجتماعی آن و همین طور «انومی» یا بحران هنجارها و تحولات در فرهنگ و خرده فرهنگ های عمومی اضافه کنید، همه اینها تأثیری عمیق بر ساختارهای اجتماعی دارند. اگر بخواهیم با استمداد از نظر به دیالکتیک ساختار- کارگزار، کارگزاران تحولات اجتماعی یا همان عاملیت اجتماعی در سال های اخیر- دست کم یکی، دو دهه اخیر- را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم، فکر می کنید چگونه نتیجه ای حاصل می شود؟ شما اساساً کنشگران اجتماعی در ایران را به چه صورتی دسته بندی می کنید؟ همانطور که پیش از این ذکر کردم، می توان تعریفی کاربردی و روشن از «عاملیت اجتماعی» ارائه کرد. مثلاً می توان از عاملیت اجتماعی «فرا»، «پهادی های مدنی و سیاسی»، «جنبش های اجتماعی» و «یده ها و گفتمان ها» سخن گفت، این که هر کدام در بافتار و ساختار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی چگونه و به چه میزان می توانند تأثیر گذاری کنند، چگونه می توانند «متر حضور داشتن» و موثر بودن در چارچوب محدودیت های موجود را تعیین بخشدن و حتی برخی از محدودیت های ساختاری را به فرصت تبدیل کنند.

بسیج نیروهای مدنی امکان پذیر نیست چنانچه گفتیم، محیط زیست و پیامدهای اجتماعی آن و همین طور «انومی» یا بحران هنجارها و تحولات در فرهنگ و خرده فرهنگ های عمومی اضافه کنید، همه اینها تأثیری عمیق بر ساختارهای اجتماعی دارند. اگر بخواهیم با استمداد از نظر به دیالکتیک ساختار- کارگزار، کارگزاران تحولات اجتماعی یا همان عاملیت اجتماعی در سال های اخیر- دست کم یکی، دو دهه اخیر- را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم، فکر می کنید چگونه نتیجه ای حاصل می شود؟ شما اساساً کنشگران اجتماعی در ایران را به چه صورتی دسته بندی می کنید؟ همانطور که پیش از این ذکر کردم، می توان تعریفی کاربردی و روشن از «عاملیت اجتماعی» ارائه کرد. مثلاً می توان از عاملیت اجتماعی «فرا»، «پهادی های مدنی و سیاسی»، «جنبش های اجتماعی» و «یده ها و گفتمان ها» سخن گفت، این که هر کدام در بافتار و ساختار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی چگونه و به چه میزان می توانند تأثیر گذاری کنند، چگونه می توانند «متر حضور داشتن» و موثر بودن در چارچوب محدودیت های موجود را تعیین بخشدن و حتی برخی از محدودیت های ساختاری را به فرصت تبدیل کنند.

بسیج نیروهای مدنی امکان پذیر نیست چنانچه گفتیم، محیط زیست و پیامدهای اجتماعی آن و همین طور «انومی» یا بحران هنجارها و تحولات در فرهنگ و خرده فرهنگ های عمومی اضافه کنید، همه اینها تأثیری عمیق بر ساختارهای اجتماعی دارند. اگر بخواهیم با استمداد از نظر به دیالکتیک ساختار- کارگزار، کارگزاران تحولات اجتماعی یا همان عاملیت اجتماعی در سال های اخیر- دست کم یکی، دو دهه اخیر- را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم، فکر می کنید چگونه نتیجه ای حاصل می شود؟ شما اساساً کنشگران اجتماعی در ایران را به چه صورتی دسته بندی می کنید؟ همانطور که پیش از این ذکر کردم، می توان تعریفی کاربردی و روشن از «عاملیت اجتماعی» ارائه کرد. مثلاً می توان از عاملیت اجتماعی «فرا»، «پهادی های مدنی و سیاسی»، «جنبش های اجتماعی» و «یده ها و گفتمان ها» سخن گفت، این که هر کدام در بافتار و ساختار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی چگونه و به چه میزان می توانند تأثیر گذاری کنند، چگونه می توانند «متر حضور داشتن» و موثر بودن در چارچوب محدودیت های موجود را تعیین بخشدن و حتی برخی از محدودیت های ساختاری را به فرصت تبدیل کنند.